بسم الله الرحمن الرحیم

یکشنبه 13/12/91

جلسه 850

بحث راجع به تعریف أماره واصل محرز وغیر محرز بود

بیان دوم من النائینی، فرمود أماره آن چیزی است که اعتبار شده علم به واقع ولی در اصل فقط أمر شده به جری عملی علی طرفی الشک، منتهی در اصل محرز أمر شده به جری عملی مع البناء علی انه الواقع إدعاء اما در اصل غیر محرز فقط أمر به جری عملی است من دون بناء علی انه الواقع.

اقول: این فرمایشات ناتمام است، اما تعریف أماره بانه ما اعتبر علما بالواقع این درست نیست بلکه خبر ثقه أماره است حتی اگر بدانیم اعتبار علم نشده بلکه فقط منجز ومعذر است نسبت به واقع، یا به تعبیر حضرت امام عقلا یعاملون مع خبر الثقة معاملة العلم لا انهم یعتبرونه علما بالواقع، این را بعدا توضیح می دهیم،

 اما چیزی را که ایشان در رابطه با اصل محرز بیان کرده که: در اصل محرز أمر می شود به جری عملی مع البناء علی انه الواقع، مقصود ایشان از بناء علی انه الواقع چیست؟ اگر مقصود این است که أمر می کند شارع به ترتیب جمیع آثار واقع در مقابل اصل غیر محرز مثل اصل برائت که جمیع آثار عدم التکلیف را تعبد نمی کند، اذا لم یجب الوضوء علیک فقد یجب التیمم، برائت از وجوب وضو فقط تامین می دهد از وجوب وضو ولی نمی گوید که آثار شرعی عدم وجوب وضو را بار کن خلافا للاستصحاب، این حرف درستی است ولی بعید است که مقصود نائینی این باشد که در اصل محرز ما تعبد می شویم به ترتیب جمیع آثار واقع ولی در اصل غیر محرز ما تعبد نمی شویم به ترتیب جمیع آثار واقع بلکه یا نفی به وجوب احتیاط می کند در مشکوک در اصالة البرائة یا أمر به وجوب احتیاط در اصالة الاحتیاط، این حرف درستی است اما مرحوم نائینی نمی تواند این را قبول کند چون ایشان می گوید تا شارع ما را عالم نکند به واقع اما وجدانا او تعبدا محال است واقع منجز بشود زیرا قاعده قبح عقاب بلابیان به عنوان حکم عقل می گوید تا بیان بر واقع قائم نشود عقاب بر واقع قبیح است، ولذا نائینی اشکال گرفت به صاحب کفایه که شما می گوئید که خبر ثقه اعتبر منجزا ومعذرا بالنسبة الی الواقع، مگر می شود به صرف اعتبار منجز بودن خبر ثقه نسبت به واقع قاعده قبح عقاب بلا بیان را از بین برد؟ ما در واقع شک داریم ما در حرمت شرب تتن شک داریم خبر ثقه بر حرمت شرب تتن اعتبر منجزا للواقع چه اثری دارد؟ حکم عقل جز با رفع موضوعش از بین نمی رود قبح عقاب بلا بیان هم جز با بیان وجدانی یا تعبدا از بین نمی رود، کسی که مبنایش این است چگونه می تواند بگوید که شارع أمر می کند به ترتیب آثار واقع بدون اینکه علم به واقع اعتبار بکند؟ پس اگر مقصود ایشان از بناء علی انه الواقع تنجیز آثار واقع باشد که اشکال کردیم که با مبنای ایشان سازگار نیست.

اگر مقصود ایشان از بناء علی انه الواقع دراصل محرز تنزیل باشد مثلا تنزیل المستصحب منزلة الواقع یعنی شارع بنا می گذارد علی انه الواقع، می گوید مستصحب الخمریة خمر واقعا، یا مستصحب الحلیة حلال واقعا، کما فی قاعدة التجاوز والفراغ ایضا لذا در قاعده تجاوز گفته بلی قد رکعت یعنی تنزیل کرده مشکوک الرکوع را بعد از تجاوز محل منزلة الرکوع الواقعی، ولی در اصل غیر محرز اینطور نیست،که از نظر ما این هم معقول است، ولی این با مبانی ایشان سازگار نیست، لذا تصریح کرده که تنزیل المشکوک منزلة الواقع یعنی آثار واقع را برای مشکوک جعل کردن مستلزم تصویب است،کما صرح بذلک فی مباحث القطع فی قیام الأمارات والاصول مقام القطع الموضوعی.

پس جناب نائینی مقصود شما از اینکه در اصل محرز می گوئید أمر می شود به جری عملی علی احد طرفی الشک مع البناء علی انه الواقع مقصودتان چیست؟

اگر مقصود شما بناء مکلف است که مکلف ملتزم شود که این مشکوک هو الواقع، بدون اینکه به ما بگویند تو عالمی به واقع صرفا به ما بگویند تو ملتزم بشو که واقع همین است یعنی ملتزم بشو به تشریع، بر خلاف صحیحه که ایاک ان تدین الله بما لا تعلم بگوئیم در اصل محرز علیک ان تدین الله بما لا تعلم، این را هم که نمی شود گفت.

پس مقصود شما هر چه باشد یا درست نیست مثل احتمال أخیر یا با مبنای شما سازگار نیست مثل احتمال اول یا دوم.

بیان سوم: من السید الخوئی: فرموده ما اصلا اصل محرز نداریم، یا شارع اعتبار علم می کند می شود أماره، یا نمی کند بلکه وظیفه عملیه را در حال شک بیان می کند میشود اصل غیر محرز، اما استصحاب أماره است چون شارع با لا تنقض الیقین بالشک گفته مبادا یقینت را با شک به هم بزنی یعنی در اعتبار من تو هنوز یقین داری، با اینکه وجدانا ما یقین به وجود مشکوک نداریم، کما فی قاعدتی التجاوز والفراغ ایضا، شکک لیس بشئ أماره است، لان الأمارة ما اعتبر علما بالواقع، لازم نیست که حتما ظن نوعی عقلائی باشد که اعتبر علما بالواقع، بلکه میتواند اعتبار کند که شما عالمی باحد طرفی الشک.

اشکال: اگر استصحاب وامثال آن أماره اند باید مثبتاتشان حجت باشد؟

جواب: گفته حجیت لوازم نیاز به دلیل دارد، علم تکوینی به ملزوم ملازمه دارد با علم تکوینی به لوازم آن دون العلم الاعتباری، شارع اعتبار کرده که شما عالمی به حیات زید اما نمی خواهد اعتبار کند که شما عالمی به بیاض لحیه زید، بین العلمین الاعتباریین که ملازمه نیست، ما فقط در أمارات حکائیه واخباریه مثل خبر ثقه وظهورات واقرار که حکایت از واقع می کنند مثبتاتش را حجت میدانیم طبق سیره عقلائیه دون سائر الأمارات.

اشکال2: حال که استصحاب هم علم شد چرا خبر ثقه را حاکم میدانید بر استصحاب مع ان کلاهما علم، لم لا یعکس؟

جواب اول: خطاب حجیت خبر ثقه مطلق است، اینکه ما می گوئیم شامل عالم به واقع نمی شود بخاطر قید لبی عقلی است که محال است جعل حجیت که حکم ظاهری است برای عالم به واقع باشد، قید لبی می آید دلیل حجیت خبر ثقه را تقیید می زند والا در موضوعش که شک أخذ نشده، مقید لبی فقط فرض علم وجدانی به واقع را خارج می کند از خبر ثقه آن هم نه به عنوان خودش، بلکه قدر متیقنش این استکه خبر الثقة علم فیما یمکن ان یکون علما اعتباریا بالواقع، عنوان قید که نیامده که بگوید که خبر الثقة علم للشاک، قید لبی لسان که ندارد تا عنوان خاصی بدهد به موضوع حجیت خبر ثقه، شاید آن قید لبی این باشد که خبر الثقة علم اعتباری فیما یمکن ان یکون علما اعتباریا، که فقط موارد علم وجدانی به واقع از این دلیل خارج می شود چون لا یمکن جعل الحجیة فی مورد العلم الوجدانی، ولی در موضوع دلیل استصحاب شک أخذ شده: انک کنت علی یقین من طهارتک فشککت فلیس ینبغی لک ان تنقض الیقین بالشک ابدا، در اینجا که شک وجدانی با استصحاب آمده امکان جعل حجیت برای خبر ثقه هست ولذا یعتبر علما فی مورد الشک الوجدانی فیرتفع موضوع الاستصحاب وهو الشک الوجدانی، پس دلیل حجیت خبر ثقه مطلق است اثباتا فقط دلیل لبی مورد علم وجدانی را که قدر متیقن است را خارج کرد چون لا یمکن جعل الحجیة له فی نفسه فی هذا المورد.

البته این جواب اول مبتنی است بر اینکه دلیل حجیت خبر ثقه را مطلق بدانیم اما اگر بگوئیم که در دلیل حجیت خبر ثقه هم شک أخذ شده اگر دلیل حجیت خبر ثقه آیه" فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون" باشد.

جواب دوم: که از بعض کلمات آقای خوئی استفاده می شود دون بعض الآخر ولا یتم بملاحظة جمیع مطالبه این استکه بفرماید که: حکومت از شوون مقام اثبات است، اگر در دلیل حجیت خبر ثقه شک أخذ نشده ولو عقل بگوید باید در موضوعش شک أخذ شود مهم نیست لان النظارة والحکومة من شوون مقام الاثبات، لذا دلیل استصحاب نمی تواند موضوع اثباتی خبر ثقه را از بین ببرد مقام ثبوتی هم که مهم نیست، لان النظارة من شوون مقام الاثبات، اما در موضوع اثباتی استصحاب شک أخذ شده، پس می تواند خبر الثقة علم ناظر باشد بر خطاب اثباتی استصحاب.

استاد:این جواب دوم دو ایراد دارد:

ایراد اول: اگر دلیل حجیت خبر ثقه آیه " فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون" باشد کما التزم به السید الخوئی در موضوع حجیت خبر ثقه هم در مقام اثبات شک أخذ شده است.

ایراد دوم: آقای خوئی معتقد استکه حکومت در علم حکومت اثباتیه نیست بلکه حکومت ثبوتیه است، می گوید فرق می کند حکومت در علم با حکومت در سایر موضوعات، الطواف بالبیت صلاة حکومت اثباتیه است، اما خبر الثقة علم یا سائر الأمارات علم حکومت دارد بر ادله شرعیه احکام علم، چون نمی خواهد نظارت داشته باشد بر دلیل محکوم بلکه جعل مصداق می کند برای علم که در دلیل محکوم آمده است.

خوب اگر این دو جواب درست نشد از اشکال دوم، دست بردارد از مبنای حکومت خبر ثقه بر استصحاب وبرود وجه های دیگری را ذکر کند برای تقدم خبر ثقه بر استصحاب مثل بقیه که حکومت را قبول نکرده اند ولی در عین حال خبر ثقه را مقدم می دانند بر استصحاب.

بیان چهارم: ما یستفاد من المحقق العراقی: گفته أماره چیزی استکه اعتبار شده علم به واقع، اما اصل محرز اعتبار نشده علم به واقع، بلکه أمر شده مکلف که آثار علم به واقع را بار کند، مثلا استصحاب می گوید لا تنقض الیقین بالشک عملا( این عملا ظهور عرفی لا تنقض الیقین بالشک است)، یعنی نقض عملی نکن یقینت را با شک یعنی آثار یقین سابق را الآن هم بار کن، ولی اعتبار یقین نشده، یعنی اعتبار نشده ای که تو عالمی به بقاء بلکه فقط آثار علم به بقاء را بار کن، اما در اصل غیر محرز نه تعبد به علم شده ونه گفته آثار علم را بار کن.

اقول: ولو این وجه وجه معقولی است ولی این مبتنی است بر نظریاتی که تمام نیست، خبر ثقه أماره است ولو ما معتقدیم که لم یعتبر علما بالواقع وفاقا لصاحب الکفایة والسید الامام، و استصحاب هم در او نیامده که آثار علم را بار کن، متفاهم عرفی از لا تنقض الیقین بالشک این استکه آثار مستصحب را بار کن ولو لسان این استکه می گوید نقض نکن یقینت را با شک ولی این یک بیان کنائی است عرفا کما سنبیّنه ومتفاهم عرفی از آن این استکه شما آثار یقین طریقی محض را که همان تنجیز وتعذیر واقع است هنوز هم بار کن، یعنی نتیجه این میشود که آثار واقع را بر این مستصحب بار کن، نه اینکه بگوید رتب آثار الیقین ولو یقین موضوعی، این متفاهم از دلیل استصحاب نیست.